

# An Ontological Critique of Critical Geopolitics in Gearóid Ó Tuathail and Simon Dalby

## ARTICLE INFO

### Article Type

Theoretical Research

### Authors

Torkameh A.<sup>1</sup> PhD,  
Hafeznia M.\*<sup>1</sup> PhD,  
Roumina E.<sup>1</sup> PhD,  
Ahmadipour Z.<sup>1</sup> PhD

### How to cite this article

Torkameh A, Hafeznia M, Roumina E, Ahmadipour Z. An Ontological Critique of Critical Geopolitics in Gearóid Ó Tuathail and Simon Dalby. Geographical Researches. 2021;36(3):305-311.

## ABSTRACT

**Introduction** Philosophical research in the study of political geography in Iran is very limited. Among the existing cases, we encounter a kind of theoretical confusion that results from a lack of sufficient scientific and philosophical accuracy. Therefore, this study seeks to address the critical philosophical geopolitical critique in the writings of Ó Tuathail and Dalby by pointing out the necessity of conducting philosophical research in the field of geography and enumerating some of the negative consequences of this fundamental neglect. The whole focus of critical geopolitics is on the field of epistemology; As if ontology could exist independently of ontology. As a result, it cannot offer a cognitive and theoretical approach to geography and erroneously pretends that science and objectivity are possible only in a positivist form. Ignoring the importance of ontology has made critical geopolitics unable to offer a liberating approach, contrary to its claims. This is why we encounter widespread confusion in the cognitive debates of Ó Tuathail and Dalby. The present study is a kind of fundamental-theoretical research that tries to answer the proposed questions by using the method of logical analysis and library resources. The alternative theoretical basis is derived from Bhaskar's philosophy of science as critical realism.

**Conclusion** Critical geopolitical ontology is a kind of human-centered, idealistic, and therefore subjectivist ontology that reduces the whole of reality to discourse and thus lacks a layered philosophical approach and cannot interact with the non-discourse and structural layers of reality and, more importantly, with reality. Explain discourse and non-discourse). Because of this flat ontology, critical geopolitics cannot discern the mental and objective layers of geopolitical reality and their dialectical relationship. As a result, theorizing is reduced to a mere critique that preoccupies the subject before recognizing the subject.

**Keywords** Critical Geopolitics; Critical Realism; Ontology; Philosophy of Science; Political Geography; Space-Time

<sup>1</sup>Department of Political Geography, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran

### \*Correspondence

Address: Department of Political Geography, Faculty of Humanities, Tarbiat Modares University, Tehran, Iran. Postal code: 14115111.  
Phone: +98 (21) 82883605  
Fax: +98 (21) 82883605  
dean\_hum@modares.ac.ir

### Article History

Received: January 09, 2021  
Accepted: March 09, 2021  
ePublished: September 21, 2021

## CITATION LINKS

[Agnew J, Corbridge S; 2003] Mastering space: Hegemony ...; [Albritton R; 1999] Dialectics and deconstruction in political ...; [Bhaskar R; 1978] A realist theory of ...; [Collier A; 2003] In defence of objectivity and other ...; [Dalby S; 1991] Critical geopolitics: Discourse, difference ...; [Dalby S; 2008] Imperialism, domination, culture: the ...; [Dalby S, Ó Tuathail G; 1996] The critical ...; [Dodds KJ, Sidaway JD; 1994] Locating critical ...; [Hartwig M; 2007] Dictionary of critical ...; [Hataminejad H, Darabkhani R; 2007] An analysis of chrystaller's central place ...; [Haverluk TW, et al; 2014] The three critical flaws of critical geopolitics ...; [Kelly P; 2006] A critique of critical ...; [Lefebvre H; 1992] The production of ...; [Massey D; 2005] For Space ...; [Rose G; 1993] Feminism and geography: the limits ...; [Sack RD; 1980] Conceptions of space in social thought ...; [Foucault M; 2007] Questions on ...; [Ó Tuathail G; 1996] Critical geopolitics: the politics of ...; [Ó Tuathail G; 2008] Understanding critical geopolitics: Geopolitics ...; [Ó Tuathail G, Dalby S; 2002] Rethinking ...; [Toal G, et al; 2003] The geopolitics ...; [Vasegh M, et al; 2018] Objectivity and validity in geography ...; [Vasegh M, Mohamadi A; 2019] Epistemological criticism of the view of power ...; [Vasegh M, et al; 2019] Critical review of epistemological principles of ...; [Vasegh M, et al; 2019] An inquiry about the law in geography with emphasis ...

## نقدی هستی‌شناختی بر ژئوپلیتیک انتقادی در آثار ژورنالیست‌ها و سیمون دالبی

### آیدین ترکمه PhD

گروه جغرافیای سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

### محمدرضا حافظ‌نیا PhD

گروه جغرافیای سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

### ابراهیم رومینا PhD

گروه جغرافیای سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

### زهرا احمدی‌پور PhD

گروه جغرافیای سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران

### چکیده

**مقدمه:** پژوهش‌های فلسفی در مطالعات جغرافیای سیاسی در ایران بسیار محدود است. در میان موارد موجود نیز با نوعی آشفتگی نظری مواجهیم که برآمده از فقدان دقت علمی و فلسفی کافی است. از این رو این پژوهش به دنبال آن است تا با نشان دادن ضرورت انجام پژوهش‌های فلسفی در حوزه جغرافیا و برشمردن برخی از پیامدهای منفی این غفلت اساسی، به نقد فلسفی ژئوپلیتیک انتقادی در نوشته‌های *اتوتایل* و *دالبی* بپردازد. تمام تمرکز ژئوپلیتیک انتقادی بر حوزه شناخت‌شناسی است؛ به طوری که گویی شناخت‌شناسی می‌تواند مستقل از هستی‌شناسی وجود داشته باشد. در نتیجه نمی‌تواند یک رویکرد شناختی و نظری در جغرافیا عرضه کند و به اشتباه، این‌طور می‌انگارد که علم و عینیت فقط به شکل پوزیتیویستی ممکن است. بی‌توجهی به اهمیت هستی‌شناسی باعث شده تا ژئوپلیتیک انتقادی برخلاف ادعایش نتواند رویکردی رهایی‌بخش عرضه کند. از همین رو در بحث‌های شناخت‌شناسانه *اتوتایل* و *دالبی* با آشفتگی گسترده‌ای مواجه می‌شویم. پژوهش حاضر نوعی پژوهش بنیادی-نظری است که با بهره‌گیری از روش تحلیل منطقی و منابع کتابخانه‌ای می‌کوشد به پرسش‌های طرح شده پاسخ دهد. مبنای نظری بدیل نیز برگرفته از فلسفه علم *روی باسکار* با عنوان واقع‌گرایی انتقادی است.

**نتیجه‌گیری:** هستی‌شناسی ژئوپلیتیک انتقادی، نوعی هستی‌شناسی انسان‌محور، ایده‌آلیستی و در نتیجه، ذهن‌گرایانه است که کل واقعیت را به گفتمان فرومی‌کاهد و در نتیجه فاقد یک رویکرد فلسفی لایه‌مند است و نمی‌تواند لایه‌های غیرگفتمانی و ساختاری واقعیت و مهم‌تر از آن، برهم‌کنش لایه‌های مختلف واقعیت (اعم از گفتمانی و غیرگفتمانی) را تبیین کند. به سبب این هستی‌شناسی مسطح، ژئوپلیتیک انتقادی نمی‌تواند تمایز لایه‌های ذهنی و عینی واقعیت ژئوپلیتیکی و رابطه دیالکتیکی متقابلشان را دریابد. در نتیجه نظریه‌پردازی به نوعی نقد صرف تقلیل داده می‌شود که پیش از شناخت موضوع و مساله دل‌مشغول نقد آن است.

**کلیدواژه‌ها:** جغرافیای سیاسی، هستی‌شناسی، رئالیسم انتقادی، ژئوپلیتیک انتقادی، فضا‌زمان، فلسفه علم

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۰/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۲/۱۹

\*نویسنده مسئول: dean\_hum@modares.ac.ir

### مقدمه

یکی از کاستی‌های اساسی در رشته جغرافیا در ایران (در گرایش‌های مختلف روستایی و شهری و سیاسی)، غلبه نوعی آشفتگی و اغتشاش نظری است. بی‌توجهی به بنیان‌های فلسفی و تاریخی اندیشه‌ها یکی از فقدان‌ها در آموزش عالی علوم انسانی و اجتماعی ما به‌طور کلی و مطالعات شهری و جغرافیایی به‌طور خاص است. این مساله اهمیتی دوچندان می‌یابد، وقتی که می‌دانیم تولیدات دانشگاهی برآمده از این آشفتگی‌های نظری به بازتولید اغتشاش نظری در ذهن دانشجویان منجر می‌شود و در نتیجه، آن‌ها نیز نمی‌توانند تصویری دقیق از مهم‌ترین پرسش‌ها، دعوای و بحث‌های نظری موجود در رشته خود و رشته‌های دیگر مرتبط پیدا کنند. این به بازتولید انقطاع تاریخی و نظری ختم می‌شود که مانع پاگرفتن و تداوم سنت‌های نظری ریشه‌دار است. در بهترین حالت شاهد این هستیم که با بی‌توجهی به تاریخ اندیشه‌ها، رویکردهای نظری مختلف ب(دون توجه به بستر تاریخی) به دانشجویان منتقل می‌شود. در نتیجه بستر تاریخی و جغرافیایی اندیشه‌ها به این ترتیب از نظرها دور می‌ماند؛ طوری که گویی این اندیشه‌ها در خلأ شکل گرفته‌اند. ذکر دو نمونه در اینجا می‌تواند بسنده باشد تا به پیامدهای منفی این روند غالب بپردازیم. یکی از دیدگاه‌های مختلفی که در رشته‌های شهرسازی و جغرافیای شهری و رشته‌های دیگر مرتبط با مطالعات شهری/فضایی در ایران طرح شده و می‌شود، نظریه مکان مرکزی *والتر کریستالر* است. *حاتمی‌نژاد و داربخانی* در مقاله‌ای با عنوان «تحلیلی بر نظریه مکان مرکزی کریستالر» عنوان کرده‌اند که «نظریه مکان مرکزی از ابداعات *والتر کریستالر*، جغرافیدان پرآوازه آلمانی است... در واقع این نظریه در جهت پاسخگویی به علت توزیع فضایی شهرها و نظام سلسله مراتب بین آنها طرح‌ریزی شده است» [Hataminejad & Darabkhani, 2007]. برای مثال، نویسندگان این مقاله اساساً اشاره‌ای به اینکه *والتر کریستالر* که بود و در چه دوره‌ای و چه فضایی به طرح این ایده پرداخته بود نمی‌کنند. حال آنکه این بسیار مهم است که دانشجویان بدانند *کریستالر* عضو حزب نازی آلمان بوده و این ایده را نیز به‌منظور شهرک‌سازی در مناطقی از لهستان توسعه است تا پس از بیرون‌کردن و کشتار یهودیان لهستان، فضایی را برای سکونت نژادپرستان نازی تدارک ببینند [Ó Tuathail, 1996]. این فقط یک نمونه از نمونه‌های بسیار است. به‌طور خاص، اخیراً در ارتباط با ژئوپلیتیک انتقادی، *واتق* و همکاران کوشیده‌اند تا به‌طور ضمنی به نقد فلسفی ژئوپلیتیک انتقادی بپردازند. با این حال، آشفتگی از نوع پیش‌گفته در نوشته‌های ایشان آشکار است. آن‌ها در چند مقاله مختلف، رئالیسم یا واقع‌گرایی را به شیوه‌ای بسیار مغشوش به کار می‌گیرند [Vasegh & Mohammadi, 2018; Vasegh et al., 2018; Vasegh & Mohammadi, 2019; Vasegh et al., 2019]. یکی از تفاسیر *واتق* و همکاران این است که واقع‌گرایی همان ابطال‌گرایی پوپر است. در نتیجه به اشتباه واقع‌گرایی را با عقلانیت انتقادی یکی می‌گیرند [Vasegh & Mohammadi,

هستی‌شناختی ژئوپلیتیک انتقادی را آشکار شوند. در نتیجه روش به‌کارگرفته‌شده در این پژوهش بر اساس شیوه انجام آن روش اسنادی تحلیل محتوای کیفی بود. پژوهشگران بر این اساس به توصیف کیفی و موضوعی محتوای برخی مفاهیم (از جمله ژئوپلیتیک انتقادی) به صورت نظام‌مند به مطالعه و پژوهش پرداخته‌اند. در واقع قلمروی این تحقیق را متن‌های مکتوب اصلی درباره ژئوپلیتیک انتقادی تشکیل می‌دهد. بر همین اساس، با استناد به متون *اوتایل* و *دالبی*، گزاره‌های هستی‌شناسانه ضمنی و صریح موجود در آن‌ها شناسایی و استخراج شدند. سپس با اتکا بر بینش‌های فلسفه علم واقع‌گرایی انتقادی به تبیین و نقد این گزاره‌ها پرداخته شد. از همین رو تحلیل محتوا در این تحقیق نوعی تحلیل محتوای استنباطی بود. این پژوهش بر اساس هدف نیز یک تحقیق بنیادی است که در آن سعی می‌شود دانش و نظریه ژئوپلیتیک به‌طور خاص توسعه و گسترش یابد.

ژئوپلیتیک انتقادی آن طور که در دیدگاه *اوتایل* و *دالبی* پروراند شده است، اساساً رابطه بین هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی را به‌طور صریح بحث نکرده است و تمام تمرکز آن بر حوزه شناخت‌شناسی بوده به‌طوری که گویی شناخت و شناخت‌شناسی می‌تواند مستقل از هستی و هستی‌شناسی وجود داشته باشد [Dalby, 1991; Ó Tuathail, 1996; Dalby & Ó Tuathail, 1996; Toal et al., 2003; Ó Tuathail & Dalby 2002; Dalby, 2008]. این کاستی برآمده از هستی‌شناسی مسطح ژئوپلیتیک انتقادی بود. به بیان دقیق‌تر، هستی‌شناسی ژئوپلیتیک انتقادی لایه‌مند نیست و در نتیجه روابط بین سطوح مختلف واقعیت را در نمی‌یابد. از همین رو ژئوپلیتیک انتقادی اساساً نتوانسته است یک رویکرد شناختی و نظری در جغرافیا عرضه کند. همچنین ژئوپلیتیک انتقادی به‌دلیل اتکا بر یک هستی‌شناسی تجربه‌گرایانه و غیرواقع‌گرا به‌رغم ادعایش مبنی بر نقد رویکردهای رایج، نتوانسته پاسخی درخور برای مهم‌ترین مسائل ژئوپلیتیکی کنونی جهان ارایه کند [Ó Tuathail 2008; Ó Tuathail & Dalby, 2002; Toal et al., 2003; Ó Tuathail, 1996; Dalby & Tuathail, 1996]. شناخت‌شناسی ژئوپلیتیک انتقادی هرگونه نگاه علمی را به ژئوپلیتیک رد و به اشتباه این‌طور تلقی می‌کند که علم و عینیت فقط به شکل پوزیتیویستی یا اثبات‌گرایانه ممکن است [Collier, 2003; Toal et al., 2003: 11]. از همین رو، ژئوپلیتیک انتقادی برخلاف ادعایش نتوانسته است رویکردی رهایی‌بخش و انتقادی عرضه کند. از منظر ژئوپلیتیک انتقادی معیاری عینی برای خرد و شناخت وجود ندارد؛ زیرا هر چه هست بازی منافع است [Ó Tuathail, 1996: 129; Toal et al., 2003: 3]. از همین رو، *اوتایل* و *دالبی* نتوانستند توضیح دهند که چگونه در چنین شرایطی می‌توان شناخت و آگاهی انتقادی و رهایی‌بخش عرضه کرد؟ اگر همه آنچه هست بازی منافع است، ژئوپلیتیک انتقادی نیز نمی‌تواند مستثنا باشد. در نتیجه مشخص شد که بنیان‌های هستی‌شناسانه ژئوپلیتیک انتقادی به یک دایره متناقض بسته ختم شده است که استدلال‌های خودش را پیوسته

[2018]. چنین اشتباهاتی برآمده از بی‌توجهی به بنیان‌های هستی‌شناختی و تاریخی است. از همین رو، نقدهای واردشده بر ژئوپلیتیک انتقادی از سوی *واتق* و همکاران اساساً بر پیش‌فرض‌های هستی‌شناسانه متناقضی بنا شده است و همین باعث می‌شود نقد آن‌ها ضعیف شود.

در نقدهای واردشده بر ژئوپلیتیک انتقادی با نوعی آشفتگی هستی‌شناسانه و نظری مواجهیم. در مواردی هم که تلاش شده تا با پیش‌فرض‌های هستی‌شناسانه ژئوپلیتیک انتقادی، مواجهه‌ای صورت گیرد، بحث‌های موجود چندان عمیق نیستند و بیشتر در همان سطح شناخت‌شناسانه و دعواهای بین دیسیپلین‌های دانشگاهی مختلف پی گرفته شده است. در نتیجه ضرورت دارد تا بیش از پیش، وجوه هستی‌شناسانه را در پژوهش‌های جغرافیایی برجسته کنیم. از همین رو در این نوشته تلاش شد با پروراندن نقدی هستی‌شناسانه بر بنیان‌های فلسفی ژئوپلیتیک انتقادی، گامی ابتدایی در راستای این هدف برداشته شود. نقدی که در این پژوهش پروراند شده است، به هیچ وجه به معنای نادیده‌گرفتن وجوه مثبت ژئوپلیتیک انتقادی نیست. اگرچه این رویکرد وجوه آموزنده بسیاری دارد، اما هدف این پژوهش این بوده است که با برجسته‌کردن کاستی‌های این رویکرد انتقادی، امکان‌های بدیل برای پروراندن نظریه‌ای انتقادی قدرتمندتر در حوزه ژئوپلیتیک برجسته شود. مطابق با هستی‌شناسی لایه‌مند موجود در فلسفه علم روی *باسکار* که با نام واقع‌گرایی انتقادی شناخته می‌شود، هستی را باید در سه سطح یا لایه متمایز اما درهم‌تنیده مطالعه کرد: سطح ژرف ساختاری، سطح فعلیت‌یافته (*Actuality*) و سطح تجربی. سطح ژرف دربرگیرنده نیروهای ساختاری و سازوکارهای علی و قدرت‌های گرایش‌گونه است. سطح فعلیت‌یافته بیانگر واقعیت رویدادهایی است که ضرورتاً به‌طور تجربی احساس و مشاهده نمی‌شوند. سطح تجربی نیز حاوی همه آن چیزهایی است که انسان با حواسش می‌تواند احساس و درک کند. این سطح تجربی بخش بسیار کوچکی از تمامیت واقعیت را دربرمی‌گیرد [Bhaskar, 1978].

این پژوهش به‌دنبال آن بود تا با درنظرگرفتن وضعیت اندیشه جغرافیایی در ایران که به برخی از نمونه‌های آن اشاره شد، ضرورت اندیشه‌ورزی فلسفی را در جغرافیا برجسته کند.

با تمرکز بر اصلی‌ترین نوشته‌های دو چهره ژئوپلیتیک انتقادی یعنی *اوتایل* و *دالبی* و به ویژه کتاب *اوتایل* با عنوان «ژئوپلیتیک انتقادی: سیاست نگارش فضای جهانی» [Ó Tuathail, 1996] (که به نوعی مبنای نظری اصلی ژئوپلیتیک انتقادی به‌شمار می‌رود) تلاش شد تا ابتدا تبیینی از مهم‌ترین مولفه‌های هستی‌شناسانه ژئوپلیتیک انتقادی عرضه شود. همه ارجاعات به نوشته‌های دست اول این نویسندگان است و از ترجمه‌ها و تفاسیر فارسی استفاده نشده است. به‌دلیل محدودیت‌های مقاله، بی‌تردید همه ابعاد هستی‌شناسانه ژئوپلیتیک انتقادی در اینجا طرح نمی‌شوند. به موازات، با اتکا بر بینش‌های هستی‌شناسانه واقع‌گرایی انتقادی موجود در فلسفه علم روی *باسکار* تلاش شد برخی از کاستی‌های

رد می‌کند. بی‌توجهی به اهمیت پژوهش هستی‌شناسانه باعث شد تا ژئوپلیتیک انتقادی هیچ معیاری جز درون حوزه گفتمانی برای مقایسه دیدگاه‌های گوناگون قایل نباشد.

### بنیان‌های هستی‌شناختی ژئوپلیتیک انتقادی

ژئوپلیتیک انتقادی در واقع واکنشی انتقادی به ژئوپلیتیک سنتی و یکی از رویکردهای انتقادی متاخر در حوزه ژئوپلیتیک است که در دهه ۱۹۷۰ مطرح شد [Ó Tuathail, 1996: 44]. می‌دانیم که دیدگاه‌های پوزیتیویستی و به اصطلاح علمی که در دهه ۱۹۶۰ در جغرافیا و نیز سایر علوم اجتماعی مسلط بودند، رفته‌رفته در واکنش به برخی رویدادهای سیاسی مهم در سرتاسر جهان به چالش کشیده شدند. از مهم‌ترین این رویدادها می‌توان به وقایع انقلابی می ۱۹۶۸ در فرانسه و نیز افزایش اعتراضات و شورش‌های اجتماعی در ایالات متحده (از جمله جنبش سیاه‌پوستان) اشاره کرد [Ó Tuathail, 1996: 44]. ژئوپلیتیک انتقادی در واقع واکنشی بود، برای مقابله با سیاست‌زدایی از جغرافیای انسانی که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ اوج گرفته بود [Ó Tuathail, 1996: 44]. *اوتوتایل* برای نمونه، عنوان می‌کند که تأثیر نگاه افرادی مانند ریچارد هارتسهورن باعث شد تا جغرافیای سیاسی در دوران پساجنگ از هر آنچه رنگ و بوی سیاسی می‌داد اجتناب کند [Ó Tuathail, 1996]. در نتیجه این علم‌گرایی و عینیت‌گرایی سیاست‌زدوده که در آثار افرادی مانند هارتسهورن و کتابش «ماهیت جغرافیا» مشهود است، مبنای نقد ژئوپلیتیک انتقادی بر آن چیزی است که جغرافیای علمی نامیده می‌شود. در آن زمان آشکار شده بود که رویکردهای پوزیتیویستی غالب پاسخگوی نیازهای اجتماعی نیستند و حتی خودشان بخش مهمی از مساله هستند [Ó Tuathail, 1996: 125-126]. اگر جغرافیای رادیکال در اوایل دهه ۷۰ میلادی عمدتاً بر دیدگاه‌های مارکسیستی استوار بود [Lefebvre, 1992]، گستره دیدگاه انتقادی به مرور فراخ‌تر شد و دیدگاه‌های پسامارکسیستی و پسامدرن نیز به‌طور فزاینده وارد میدان شدند. ژئوپلیتیک انتقادی را بی‌تردید نمی‌توان به دیدگاه‌های *اوتوتایل* و *دالبی* فروکاست. چهره‌هایی همچون *جان آگنیو*، *استوارت موربریج*، *جیمز سیدووی*، *کلاوس داز*، و دیگران نیز از نظریه‌پردازان مشهور این حوزه هستند [Kelly, 2006: 27-28; Dodds & Sidaway, 1994]. با این حال تمایزها و تفاوت‌هایی بین این دیدگاه‌ها وجود دارد. برای مثال رویکرد *آگنیو* و *کوربریج* [Agnew & Corbridge, 2003: 5] اگرچه شباهت‌ها و همپوشانی‌هایی با رویکرد ژئوپلیتیک انتقادی دارد، اما این دو کاملاً یکسان نیستند. از همین رو *آگنیو* و *کوربریج* رویکرد خود را «ژئوپلیتیک نو» می‌نامند و عنوان می‌کنند که دیدگاهشان با مکتب ژئوپلیتیک انتقادی در این دیدگاه مشترک است که ژئوپلیتیک را نباید صرفاً به سلسله مراتب جغرافیایی کمابیش ثابت دولت‌ها، حوزه‌های نفوذ و روابط استراتژیک محدود کرد [Agnew & Corbridge, 2003: 5]. در این نوشته به سبب محدودیت‌های مقاله علمی، فقط بر بخشی از این گستره وسیع دانش تمرکز می‌شود.

در ادامه تلاش می‌شود تا برخی از بنیان‌های هستی‌شناسانه ژئوپلیتیک انتقادی را تبیین و نقد کنیم. از همین رو به دوگانه‌انگاری مندرج در ژئوپلیتیک انتقادی و بازتاب این دوگانه‌انگاری در برداشت ژئوپلیتیک انتقادی از فضا و زمان پرداخته می‌شود. پیش از آن برخی از اصلی‌ترین مولفه‌های ضمنی هستی‌شناسی ضمنی را در نوشته‌های *اوتوتایل* و *دالبی* ذکر می‌کنیم. ژئوپلیتیک از دید آن‌ها پدیده‌ای «فرهنگی» است [Ó Tuathail & Dalby, 2002; Dalby, 2002]. ژئوپلیتیک مجموعه متکثر پرکتیس‌های بازنمایانه‌ای است که در سرتاسر جوامع پراکنده‌اند [Ó Tuathail and Dalby, 2002]. افزون بر این، ژئوپلیتیک انتقادی با تقدم «سیاست» بر «جغرافیا» تعریف می‌شود [Dalby, 1991]. از دید *اوتوتایل* سازماندهی‌های سلسله مراتبی فضای جهانی در قالب بلوک‌های ذاتی بر لوگوس‌تریسم/کلام‌محوری عمیق سنت غربی مبتنی است که به‌دنبال آن بوده است تا پیشامد را با توسل به حقایق زیربنایی علم، تاریخ و طبیعت به نظم درآورد [Ó Tuathail & Dalby, 2002]. به گفته *اوتوتایل*، ژئوپلیتیک مدرن عصاره تبختر شناخت‌شناسانه و هستی‌شناسانه غربی یا همان تصویرکردن جهان از منظری امپریالیستی است [Kelly, 2006]. *اوتوتایل* صراحتاً از نظریه‌گريزان است و ژئوپلیتیک انتقادی را همچون «یک رویکرد و نه یک نظام نظری» تعریف می‌کند [Kelly, 2006].

*اوتوتایل* در کتاب «ژئوپلیتیک انتقادی؛ سیاست نگارش فضای جهانی» استدلال می‌کند که جغرافیا درباره قدرت است. جغرافیای جهان به هیچ وجه، محصول طبیعت و نیروهای طبیعی نیست؛ بلکه پیامد تاریخ‌های مبارزه بین نیروهای رقیبی است که به‌دنبال سازماندهی، اشغال، و فرمان‌راندن بر فضا بوده‌اند. [Ó Tuathail, 1996]. ژئوپلیتیک سنتی بر موجودیت مستقل جغرافیا تاکید دارد؛ اما ژئوپلیتیک انتقادی در مقابل بر موجودیت مستقل سیاست پای می‌فشارد. به تعبیر دیگر، هر یک از این دو رویکرد به یکی از قطب‌های رابطه می‌چسبند و در نتیجه خود رابطه را نمی‌بینند. هر یک، یکی از سویه‌های این رابطه را بت‌واره می‌کند. حال آن که در واقعیت نه جغرافیا بدون سیاست وجود دارد و نه سیاست مستقل از جغرافیا وجود دارد. از همین رو هم ژئوپلیتیک سنتی و هم ژئوپلیتیک انتقادی، دوگانه‌انگار هستند. برداشت *اوتوتایل* و *دالبی* از نظریه یکی از آن موضوعاتی است که دوگانه‌انگاری هستی‌شناختی ژئوپلیتیک انتقادی را آشکار می‌کند. ژئوپلیتیک انتقادی اساساً در تقابل با نظریه است [Ó Tuathail, 1996]. نظریه ژئوپلیتیک انتقادی از دید *اوتوتایل*، نظریه‌ای مداخله‌گرانه همواره در حال حرکت و سفر است و همین دسرفربودن دایمی است که باعث می‌شود تا نظریه ژئوپلیتیک انتقادی بتواند در برابر بلندپروازی‌های نظریه یونیورسال ایستادگی کند [Ó Tuathail, 1996: 56]. نظریه به این دلیل که نظری است و در نتیجه به موارد خاص نمی‌پردازد، امری نکوهیده تلقی می‌شود. حال آنکه برخلاف پیش‌فرض *اوتوتایل* نظریه فقط معطوف به امور عام و قوانین جهان‌شمول نیست

حال باید یادآور شد که آنچه *اوتوتایل* فضا‌مندسازی می‌نامد در واقع فقط شکلی خاص از فضا‌مندسازی یعنی قلمرویی‌سازی است. این اشتباه مفهومی باعث می‌شود تا کلیت جغرافیا و ژئوپلیتیک و فضا را با قدرت سرکوبگر و قلمرویی و بیرون‌گذار دولت‌های ملی یکی تلقی کند و در نتیجه حکم به نفی کلی آن‌ها بدهد. ژئوپلیتیک از دید او با فراروی از اندیشه‌ورزی دولت‌محور همبسته است. این دوگانه‌انگاری در دیدگاه سیمون دالبی نیز آشکار است. دالبی ژئوپلیتیک را همچون طرد فضایی می‌فهمد. به بیان دیگر، ژئوپلیتیک چون بر مبنای طرد فضایی است در نتیجه باید آن را رد کرد و کنار گذاشت. ژئوپلیتیک در این معنا گویی همان برداشت قلمرویی و ایستا از فضا است که در قالب دولت ملی به ظهور رسیده است [Ó Tuathail, 1996: 142].

طبق هستی‌شناسی ژئوپلیتیک انتقادی، جغرافیا به جغرافیای موجود یعنی جغرافیای نظام بین‌المللی دولت‌های ملی تقلیل پیدا می‌کند. این دیدگاه اگر چه به‌درستی بر ضرورت فرارفتن از شکل کنونی نظام دولتی و روابط بین‌الملل تأکید دارد، اما از آن رو تقلیل‌گرا است که گویی گذشته و آینده‌ای وجود ندارد [Ó Tuathail, 1996: 48]. *اوتوتایل* جغرافیا و ژئوپلیتیک را معادل با فضای جهانی کنونی می‌داند، حال آنکه این فضای کنونی فقط لایه‌ای از واقعیت جغرافیا و ژئوپلیتیک را بازتاب می‌دهد و ساختارهای پیشینی و گشودگی‌های آتی فضا را از نظر دور نگه می‌دارد [Ó Tuathail, 1996: 48]. در راستای همین برداشت از ژئوپلیتیک، دالبی استدلال می‌کند که یک ژئوپلیتیک انتقادی می‌تواند جغرافیای فضای سیاسی جهانی را همچون نظامی از ظرف‌های پیش‌داده و بدیهی‌انگاشته‌شده برای سیاست به چالش بکشد [Ó Tuathail, 1996]. ژئوپلیتیک انتقادی به این ترتیب متوجه نیست که ایده‌ای می‌تواند در مقام نیروی گرایش‌مند دارای تأثیر عینی وجود داشته باشد و در نتیجه همه واقعیت فضا را به آنچه تحت عنوان قلمروی دولت ملی تحقق یافته است، فرومی‌کاهد [Bhaskar, 1978]. ژئوپلیتیک انتقادی به این ترتیب در واقع سطوح ساختاری و ژرف واقعیت را که ضرورتاً در سطح تجربی فعلیت نمی‌یابند در نظر نمی‌گیرد، به این ترتیب ایده‌ها را همانی می‌داند که در تاریخ به اجرا درآمده‌اند؛ در نتیجه متوجه نیست که همان ایده می‌تواند تنوعی از شکل‌ها را از خود بروز دهد [Bhaskar, 1978; Hartwig, 2007].

#### نگاهی به نقدهای دیگران بر ژئوپلیتیک انتقادی

بر مبنای بحث پیشین، به‌طور فشرده به مقایسه تحلیل ارائه‌شده در این تحقیق و سایر نگاه‌های انتقادی به ژئوپلیتیک انتقادی در زبان فارسی پرداخته می‌شود. هدف این است که نشان دهیم خود این نقدها بر ژئوپلیتیک انتقادی دارای چه کاستی‌های هستی‌شناسانه‌ای هستند؛ نشان داده می‌شود که خود این انتقادهای بر ژئوپلیتیک انتقادی، اولاً همانند ژئوپلیتیک انتقادی، پیش‌فرض‌های هستی‌شناسانه آشفته‌ای دارند و دوماً برخلاف آنچه تصور می‌کنند از بسیاری جهات هستی‌شناسی مشترکی با

[Albritton, 1999]. نظریه‌های انتقادی فضا گسترده‌تر از آن چیزی هستند که ژئوپلیتیک انتقادی به‌دنبال نقدشان است؛ در واقع به‌دنبال آن هستند تا نشان دهند که خاص‌بودگی‌ها نیز می‌توانند و باید به همان اندازه عام‌بودگی‌ها ابژه نظریه‌پردازی باشند [Massey, 1980; Rose, 1993; Sack, 2005]. در نتیجه می‌توان گفت نقدی که *اوتوتایل* بر دیگران وارد می‌کند بر خود او وارد است و او در واقع همچنان بر مبنای دوگانه‌انگاری ژئوپلیتیک را می‌فهمد و رابطه عام و خاص را در نظر نمی‌گیرد و فقط به‌طور یک‌سویه بر خاص‌بودگی‌ها تأکید دارد. مهم‌تر اینکه خاص‌بودگی‌ها را اموری نیازمند نظریه نمی‌داند [Ó Tuathail, 1996: 118]. *اوتوتایل*، دالبی را به این دلیل نقد می‌کند که او هیچگاه «به‌طور نظام‌مندی» تمایز بین ژئوپلیتیک شناخت‌شناسانه و ژئوپلیتیک امنیت را توضیح نمی‌دهد [Ó Tuathail, 1996]. مساله این است که *اوتوتایل* اساساً هر گونه رویکرد نظام‌مند مبتنی بر تعریف را رد می‌کند و این‌جا به یکباره از دالبی انتظار دارد کاری را بکند که خودش منتقد آن است. ژئوپلیتیک انتقادی آکنده است از این دست تناقض‌ها و آشفتگی‌ها است [Ó Tuathail, 1996: 142].

دوگانه‌انگاری ژئوپلیتیک انتقادی را در جای‌جای متون *اوتوتایل* و دالبی می‌توان نشان داد. به گفته *اوتوتایل*، بینایی و فعالیت فکری مبتنی بر آن که مشخصه فلسفه غربی است، گرایش دارد تا جوهرها و ذات‌های ثابت را بر پدیدارها و نمودهای گذرا برتری ببخشد [Ó Tuathail, 1996: 54]. این نکته بسیار مهمی است، اما مساله تفسیر *اوتوتایل* آن است که این دو حوزه را به کلی از هم جدا می‌کند. در نتیجه متوجه نیست که این فضا و زمان و به تعبیر دقیق‌تر، فضا‌زمان است که هم سوبیه‌های ایستا دارد و هم گذرا است. به گفته *اوتوتایل* آن شناخت‌شناسی‌ای که حول بینایی ساختاریافته است، گرایش دارد تا دانش را برحسب نمایش همزمان و دریافت کامل تمام مولفه‌های پیکربندی مشخص صورت‌بندی کند. افزون بر این، *اوتوتایل* همزمانی را با فضا یکی می‌گیرد که همچون «نظم همزمان/مقارن هم‌وجودی‌ها» مفهوم‌پردازی می‌شود. [Ó Tuathail, 1996]. از دید *اوتوتایل* مشخصه ممیزه ژئوپلیتیک انتقادی آن است که زیرساخت‌های کلام‌محوری (Logocentric) را که ژئوپلیتیک را ممکن می‌سازند به چالش می‌کشد. منظور از ژئوپلیتیک نیز هر گونه فضا‌مندسازی صحنه سیاسی جهانی است [Kelly, 2006: 39]. *اوتوتایل*، ژئوپلیتیک انتقادی و به‌طور کلی فضا‌مندسازی را امری منفی می‌انگارند و اساساً زمان را به لحاظ هستی‌شناختی بر فضا مقدم می‌انگارند. از همین رو زمان و فضا را به شیوه‌ای دوگانه‌انگار می‌فهمد؛ به‌طوری که زمان را همچون چیزی پویا و زنده می‌انگارد و در مقابل فضا را همچون چیزی ثابت و تغییرناپذیر [Dalby, 2008: 416]. تناقض کار اینجاست که فوکو که یکی از اصلی‌ترین بنیان‌های نظری ژئوپلیتیک انتقادی است، خود صراحتاً چنین تفکیکی را رد کرده است [Foucault, 2007: 177]. اگرچه *اوتوتایل* فضا‌مندسازی را امری نامطلوب می‌انگارد که به شکلی خودسرانه از سوی دستگاه دولتی تولید شده است، با این

رویکردهای پوزیتیویستی دیده می‌شود. نویسندگان افزون بر این معنا (یعنی مطابقت با واقعیت)، دو معنای دیگر نیز برای عینیت متصورند: یکی به معنای امکان داوری همگانی و دیگری فراغت از ارزش‌ها و باورهای فردی. با این حال هر سه معنای پیش‌گفته از عینیت، واقعیت را در بهترین حالت به فعلیت تقلیل می‌دهند. این دو معنای اخیر هم که اساساً عینیت را به تفسیر انسانی و بین‌الذهانی تقلیل می‌دهند. می‌دانیم که طبق رئالیسم انتقادی، اگر گرایش‌های ساختاری واقعی وجود دارند که در برهم‌کنش با هم هستند و در سطح پدیداری همگی ضرورتاً محقق و بالفعل نمی‌شوند (ادعای رئالیسم انتقادی)، آنگاه عینیت (Objectivity) در هیچ یک از سه معنای گفته‌شده امکان‌پذیر نیست. این سه معنای متداول از عینیت، قادر به تمایزگذاری بین وجوه ناگذرا (Intransitive) و گذرای (Transitive) شناخت نیست [Bhaskar, 1978; Hartwig 2007].

از دید *وائق* و محمدی، واقعیت‌های جغرافیایی عینیتی فراتاریخی دارند و در نتیجه منشا اجتماعی ندارند و ارزیابی گزاره‌های جغرافیایی باید مستقل از شرایط اجتماعی باشد. آن‌ها به این ترتیب صراحتاً از جغرافیا، تاریخ‌زدایی می‌کنند و در نتیجه نمی‌توانند توضیح دهند که تغییرات جغرافیایی چگونه ممکن شده است؟ معیار صدق نظریه‌های جغرافیایی از دید *وائق* و محمدی نه گفتمان‌ها بلکه قوانین علمی و ثابت جغرافیایی هستند [Vasegh & Mohammadi, 2018]. اما همان طور که گفتیم چیزی به نام قوانین ثابت جغرافیایی وجود ندارد. حتی نیروهای ساختاری نسبتاً پایدار و ایستا نیز در پیوند با نیروهای ساختاری دیگر وجود دارند و در نتیجه واقعیت‌یابی‌شان در سطح تجربی موضوعی مشروط است و نه محتوم [Bhaskar, 1978; Hartwig, 2007]. همین اغتشاش نظری را می‌توان در نوشته‌های دیگر محمود *وائق* نیز دید. *وائق* و همکاران در این نوشته‌ها نیز رویکرد خود را واقع‌گرایانه/رئالیستی می‌نامند [Vasegh et al., 2018; Vasegh & Mohammadi, 2019; Vasegh et al., 2019]. با این حال دیدگاه آن‌ها بیش از آنکه رئالیستی باشد، مبتنی بر عقلانیت انتقادی پوپر است. در نتیجه به رغم ادعای اتخاذ دیدگاهی رئالیستی، نویسندگان اشاره‌ای به بنیان‌های ضد رئالیستی پوپر نمی‌کنند. برای نمونه باید به این مقالات اشاره کرد: «نقد معرفت‌شناختی دیدگاه دانش/قدرت در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک» [Vasegh & Mohammadi, 2019]، «بررسی و نقد مبانی معرفتی مکتب پدیدارشناسی با تاکید بر علم جغرافیا» [Vasegh et al., 2019] و مقاله دیگری نیز با عنوان «جستاری پیرامون مساله قانون در جغرافیا با تاکید بر جغرافیای سیاسی» [Vasegh et al., 2018]. نویسندگان آزمون‌پذیری و ابطال‌پذیری در سطح تجربی را معیار شناخت علمی می‌دانند و این برخلاف رئالیسم انتقادی در معنای *باسکاری* است که واقعیت را به سطح تجربی محدود نمی‌کند [Bhaskar, 1978; Hartwig, 2007].

ژئوپلیتیک انتقادی دارند که همان تجربه‌گرایی است. در منابع انگلیسی نیز تاکنون دو تلاش عمده برای نقد ژئوپلیتیک انتقادی انجام شده است. *فیل کلی* در مقاله‌ای با عنوان «نقدی بر ژئوپلیتیک انتقادی» مقایسه خوبی بین ژئوپلیتیک سنتی و انتقادی داشته و کوشیده از نه منظر متفاوت به مقایسه این دو رویکرد بپردازد [Kelly, 2006]. در این مقاله شاهد کاوشی جدی و عمیق در بنیان‌های هستی‌شناختی ژئوپلیتیک انتقادی نیستیم. در مقاله دیگری با عنوان «سه کاستی بنیادین ژئوپلیتیک انتقادی: به سوی یک ژئوپلیتیک نئوکلاسیک» *هاورلوک* و همکاران، استدلال می‌کنند که ژئوپلیتیک انتقادی باعث شده است تا جغرافی‌دان‌ها به اصطلاح «به جای درست کردن ابرو، کور کرده باشند» [Haverluk et al., 2014]. و به این ترتیب قید خوب و بد ژئوپلیتیک را زده‌اند. تمرکز ما در این نوشته اما بر نقدهای موجود در زبان فارسی است. *وائق* و محمدی در مقاله‌ای با عنوان «عینیت و اعتبار در جغرافیا با تاکید بر جغرافیای سیاسی» [Vasegh & Mohammadi, 2018] استدلال می‌کنند که مکتب انتقادی از آنجایی که به نسبی‌گرایی ختم می‌شود و قائل به عینیت گزاره‌ها و قضایای جغرافیایی نیست با مشکلات عدیده معرفت‌شناختی مواجه است. از دید *وائق* و محمدی شناخت واقعیت‌های جغرافیایی از طریق پژوهش واقع‌گرایانه در چارچوب روش فرض-قیاسی و با رویکرد عقلانی-تجربی امکان‌پذیر است. آن‌ها در همین ابتدا به اشتباه پژوهش واقع‌گرایانه را به روش قیاسی و رویکرد عقلانی-تجربی محدود می‌کنند. هدف غایی علوم اجتماعی از دید آن‌ها جستجوی حقیقت عینی است و این همان واقع‌گرایی تلقی می‌شود. آن‌ها بر مبنای دسته‌بندی آکاشا رویکرد رئالیستی را در برابر رویکرد ایده‌آلیستی قرار می‌دهند و همه روش‌های هرمنوتیکی، پدیدارشناسانه، دیالکتیکی-انتقادی مکتب فرانکفورت و پساساختارگرایی را ایده‌آلیستی می‌دانند. آن‌ها به این ترتیب رئالیسم را به اشتباه به رویکرد تحلیلی-منطقی (پوزیتیویسم منطقی و ابطال‌گرایی مندرج در عقلانیت انتقادی پوپر) تقلیل می‌دهند و مبنای نظری خود را مقدمتاً دیدگاه *مصباح یزدی* از حقیقت قرار می‌دهند که حقیقی‌بودن شناخت را در مطابقت آن با واقعیت می‌انگارد. این اما همان نظریه تناظر است که نقدهایی بر آن وارد شده است. از جمله اینکه از منظر رئالیسم انتقادی که بر مفهوم قوانین گرایش‌مند استوار است و واقعیت را به فعلیت تقلیل نمی‌دهد، می‌توان استدلال کرد که واقعیت‌ها در واقع نیروهای ساختاری هستند که در هم‌آمیزی با نیروهای دیگر، در سطح تجربی ممکن است بروز بیابند یا نیابند. در نتیجه عدم تناظر واقعیت تجربی با قانون نظری به معنای حقیقت‌نداشتن یک نیروی عینی نیست. مساله این است که این نیروی عینی، ممکن است اساساً بالفعل نشود و به تجربه در نیاید و در عین حال واقعی باشد. اما *وائق* و محمدی به دلیل فقدان هستی‌شناسی لایه‌مند قادر به تبیین این مساله نیستند. هستی‌شناسی آن‌ها همان تجربه‌گرایی خام است که در بخش عمده

- Agnew J, Corbridge S (2003). *Mastering space: Hegemony, territory and international political economy*. Abingdon: Routledge.
- Albritton R (1999). *Dialectics and deconstruction in political economy*. Hampshire: Palgrave.
- Bhaskar R (1978). *A realist theory of science*. Abingdon: Routledge.
- Collier A (2003). *In defence of objectivity and other essays*. Abingdon: Routledge.
- Dalby S (1991). *Critical geopolitics: Discourse, difference, and dissent*. Environment and Planning D: Society and Space. 9(3):261-283.
- Dalby S (2008). *Imperialism, domination, culture: the continued relevance of critical geopolitics*. Geopolitics. 13(3):413-436.
- Dalby S, Ó Tuathail G (1996). *The critical geopolitics*. Political Geography. 15(6-7):451-665.
- Dodds KJ, Sidaway JD (1994). *Locating critical geopolitics*. Environment and Planning D: Society and Space. 12(5):515-524.
- Hartwig M (2007). *Dictionary of critical realism*. Abingdon: Routledge.
- Hataminejad H, Darabkhani R (2007). *An analysis of chrystaller's central place theory*. Scientific-Research Quarterly of Geographical Data. 15(60):65-69. [Persian]
- Haverluk TW, Beauchemin KM, Mueller BA (2014). *The three critical flaws of critical geopolitics: towards a neo-classical geopolitics*. Geopolitics. 19(1):19-39.
- Kelly P (2006). *A critique of critical geopolitics*. Geopolitics. 11(1):24-53.
- Lefebvre H (1992). *The production of space*. Hoboken: Wiley.
- Massey D (2005). *For Space*. London: Sage Publications.
- Rose G (1993). *Feminism and geography: the limits of geographical knowledge*. Cambridge: Polity Press.
- Sack RD (1980). *Conceptions of space in social thought: a geographic perspective*. London: The Macmillan.
- Foucault M (2007). *Questions on Geography*. In: Crampton J, Elden S, editors. *Space, knowledge and power: foucault and geography*. Hampshire: Ashgate.
- Ó Tuathail G (1996). *Critical geopolitics: the politics of writing global space*. Unknown city; Routledge.
- Ó Tuathail G (2008). *Understanding critical geopolitics: Geopolitics and risk society*. Journal of Strategic Studies. 22(2-3):107-124.
- Ó Tuathail G, Dalby S (2002). *Rethinking Geopolitics*. Unknown city: Routledge.
- Toal G, Ó Tuathail G, Dalby S, Routledge P (2003). *The geopolitics reader*. London: Psychology Press.
- Vasegh M, Mohammadi A (2018). *Objectivity and validity in geography with emphasizing on political geography*. Research Political Geography. 3(12):1-32. [Persian]
- Vasegh M, Mohamadi A (2019). *Epistemological criticism of the view of power/ knowledge in political geography and geopolitics*. International Quarterly of Geopolitics. 15(55):181-219. [Persian]
- Vasegh M, Mohammadi A, Heshmati J (2019). *Critical review of epistemological principles of phenomenology with an emphasis on geography*. Human Geography Research. 51(2):471-492. [Persian]
- Vasegh M, Badiie Azendahi M, Nabavi L, Mohammadi A (2018). *An inquiry about the law in geography with emphasis on political geography*. Human Geography Research. 50(3):749-771. [Persian]

هستی‌شناسی ژئوپلیتیک انتقادی، نوعی هستی‌شناسی انسان‌محور (Anthropocentric)، ایده‌آلیستی و در نتیجه ذهن‌گرایانه و برساخت‌گرایانه است که کل واقعیت و هستی را به گفتمان فرومی‌کاهد. در نتیجه ژئوپلیتیک انتقادی فاقد یک رویکرد فلسفی لایه‌مند است و نمی‌تواند لایه‌های غیرگفتمانی و ساختاری واقعیت و مهم‌تر از آن، پیوند و برهم‌کنش لایه‌های مختلف واقعیت (اعم از گفتمانی و غیرگفتمانی) را تبیین کند. این هستی‌شناسی که خود را در روش‌شناسی هرمنوتیکی نیز نمایان می‌کند به نوعی اراده‌گرایی می‌انجامد. به سبب هستی‌شناسی مسطح، ژئوپلیتیک انتقادی نمی‌تواند تمایز و استقلال نسبی لایه‌های ذهنی و عینی واقعیت ژئوپلیتیکی و رابطه دیالکتیکی متقابلشان را دریابد. از جمله پیامدهای این نگاه آن است که نظریه و نظریه‌پردازی به نوعی نقد صرف تقلیل داده می‌شود که پیش از شناخت موضوع و مساله دل‌مشغول نقد آن است؛ چرا که فرض می‌کند، اساساً عینیتی آن بیرون (با حدی از استقلال از گفتمان و زبان و انسان) وجود ندارد. در نتیجه بر اساس این نگاه، این امکان وجود ندارد که لایه‌های متفاوت و درهم‌تنیده واقعیت ژئوپلیتیکی را بفهمیم و تبیین کنیم. کل مساله به گفتمان‌های ژئوپلیتیکی رقیب تقلیل داده می‌شود بی آنکه پیوند هر گفتمان ژئوپلیتیکی با بنیان‌های عینی و مادی‌اش مورد توجه جدی قرار بگیرند. ژئوپلیتیک انتقادی، تحلیل خود را به نحوی خودسرانه فقط به بخشی/لایه‌ای از واقعیت معطوف و محدود می‌کند و پیشاپیش امکان برخورد انتقادی با واقعیت را در تمامیتش، از خود سلب می‌کند. چنین رویکردی در سطح سیاسی نیز دارای پیامدهای منفی است. بی‌تردید چنانچه نتوانیم ابعاد مساله را آن طور که واقعاً هست در سطح نظریه‌شناسیم، مبنا و راهنمای دقیقی برای عمل دموکراتیک و رهایی‌بخش در اختیار نخواهیم داشت. تعجیل در نقد، امکان شناخت را از بین می‌برد. فقدان نظریه‌ای معطوف به شناخت، نه‌تنها مانع از فهم دقیق مساله، متناسب با عمق آن، می‌شود، بلکه امکان هر گونه مواجهه عملی مطلوب با آن را نیز از بین می‌برد.

**تشکر و قدردانی:** از گروه جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس و نیز پژوهش دانشکده علوم انسانی کمال تشکر را دارم.

**تأییدیه اخلاقی:** مقاله نیاز به تأییدیه اخلاقی ندارد.

**تعارض منافع:** برگرفته از رساله دکتری آیدین ترکمه با عنوان «خوانش انتقادی ژئوپلیتیک انتقادی» به راهنمایی دکتر محمدرضا حافظ‌نیا و مشاوره دکتر ابراهیم رومینا و دکتر زهرا احمدی‌پور در دانشگاه تربیت مدرس تهران است و تعارض منافی وجود ندارد.

**سهم نویسندگان:** آیدین ترکمه (نویسنده اول) نگارنده مقدمه/پژوهشگر اصلی (۳۵٪)، محمدرضا حافظ‌نیا (نویسنده دوم)، پژوهشگر کمکی (۳۵٪)، ابراهیم رومینا (نویسنده سوم)، پژوهشگر کمکی (۱۵٪)، زهرا احمدی‌پور (نویسنده چهارم)، پژوهشگر کمکی (۱۵٪).

**منابع مالی:** این مقاله پشتیبان مالی ندارد.